

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال هفدهم، شماره ۶۵، تابستان ۱۳۸۶

مقایسه اختیارات سلطان در قوانین اساسی مشروطه ایران و مشروطه اول عثمانی (۱۸۷۶م)

دکتر حسن حضرتی^۱

چکیده

نخستین تحول مشروطه خواهانه در جهان اسلام، به سال ۱۸۷۶م/۱۲۹۳هـ. ق، در امپراتوری عثمانی به وقوع پیوست. این در حالی بود که نهضت مشروطه در ایران، سی سال بعد از آن (۱۹۰۶م/۱۳۲۴هـ. ق) رُخ داد که بالطبع تحولات و دگرگونی‌های بزرگی را برای هر دو کشور به دنبال داشت.

بین دو حادثه مورد نظر تشابهات و تفاوت‌های زیادی وجود دارد که باید در جای خود به همه آنها پرداخت. در این مقاله تنها به مسئله اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی و قانون اساسی مشروطه ایران توجه شده است. به همین سبب در ابتدا امتیازاتی که در متن دو قانون یاد شده برای مقام سلطان در نظر گرفته شده، و در ادامه مواد و بندهایی که اختیارات سلطان را مورد توجه قرار داده، تجزیه و تحلیل شده است.

ماحصل مقایسه پیشگفته، نیل به این موضوع است که دامنه اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی بسیار متوسع بوده است، تا جایی که قانون مذکور هیچ مانعی را در مسیر شکل‌گیری استبداد حمیدی ایجاد نمی‌کند. این در حالی است که در قانون اساسی مشروطه ایران دامنه اختیارات سلطان در مواردی که در متن مقاله توضیح آنها خواهد آمد محدودتر و دارای انقباض بیشتری است.

واژه‌های کلیدی: قانون اساسی مشروطه اول عثمانی، قانون اساسی

مشروطه ایران، اختیارات سلطان

مقدمه

هدف نگارنده از انتخاب موضوع «مقایسه اختیارات سلطان در قوانین اساسی مشروطه اول عثمانی و مشروطه ایران» توجه به موضوعاتی از قبیل نحوه تأثیرپذیری قدرت‌های حاکم در عثمانی و ایران از تحولات قانون‌نگاری در عرب است. همین‌طور توجه به نقشی است که باورهای سنی (در عثمانی) و شیعیانه (در ایران) می‌توانست بر چگونگی تدوین قانون اساسی داشته باشد. نیز نوع نگاهی که به مقام سلطنت و خلافت در ایران و عثمانی وجود داشته که بدون تردید در تنظیم متن قوانین مذکور تأثیر بسزایی گذاشته، از مسائلی است که اهمیت این پژوهش را روشن‌تر می‌سازد. مضافاً بر اینکه وجود اشتراکات زیاد بین تحولات تاریخ عثمانی و ایران، خود به خود فایده مطالعات تطبیقی درباره تاریخ این دو ملت را غیرقابل انکار نشان می‌دهد. بنابراین سعی می‌شود بدون پیش‌داوری‌های ارزشی قوانین اساسی عثمانی و ایران مورد توجه قرار گرفته و با نکیه بر محتوای آنها به نتایج درستی دست پیدا کنیم.

مهم‌ترین ارمغانی که انقلاب مشروطه برای ایران و عثمانی به همراه داشت، قانون اساسی بود. ترک‌ها در سال ۱۸۷۶م. به عنوان نخستین کشور مسلمان به این امر نایل آمدند. سی سال بعد در ایران به دنبال تحولاتی که منجر به اعلام مشروطه شد، مظفرالدین شاه در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری امضای خود را بر یای اولین قانون اساسی مدون ایرانی گذاشت. این قانون پنجاه و یک ماده‌ای،

بعدها در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق با متممی که به آن اضافه شد و به تأیید محمدعلی شاه رسید، تکمیل گردید. این متمم مشتمل بر صد و هفت اصل بود.

اما قانون اساسی مشروطه اول عثمانی مشتمل بر صد و نوزده ماده است. (Düstür, cilit IV, 4-20) که در ۲۳ آرایک ۱۸۷۶ م. بعد از تأیید سلطان عبدالحمید دوم رسماً اعلان شد. (لونیس، ۲۲۲، ۱۳۷۲)

در تدوین پیش‌نویس اولیه قانون اساسی در ایران بیش از همه برادران پیرنیا و به ویژه حسن ملقب به مشیرالدوله نقش اساسی را ایفا نمود (بامداد، ۱۳۷۸، ۳۲۳ و ۳۸۹) و در عثمانی هم پیش‌نویس مدحت پاشا موسوم به «قانون جدید» مبنای اصلی بود. («قانون جدید» مدحت پاشا برای نخستین بار در منبع زیر آمده است: (Ahmet Midhat, 1325, 321-355).

برادران پیرنیا و مدحت پاشا دو وجه بارز دارند. هر سه آنها به واسطه تحصیل و یا داشتن مناصب سیاسی در اروپا از نزدیک با تمدن غربی و مبانی آن آشنایی پیدا کرده بودند.^۱

دوم اینکه هم برادران پیرنیا و هم مدحت پاشا دارای پشتوانه خانوادگی محکمی در دستگاه دیوانی کشورشان بوده‌اند. برادران پیرنیا، فرزندان میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی، همیشه از قدرت و نفوذ پدرشان در رسیدن به مناصب سیاسی بهره‌مند بودند. حسن پیرنیا با حمایت‌های بی‌دریغ پدرش موفق به تأسیس مدرسه علوم سیاسی شد و بعدها به سمت وزیر مختاری ایران در دربار روس منصوب گردید که در این قضیه به شدت از طرف پدرش برای کنار زدن ارفع‌الدوله مورد حمایت قرار گرفت. (بامداد، ۱۳۷۸، ۳۲۴)

در آن طرف، مدحت پاشا هم از خانواده‌ای دیوانسالار برخاسته بود. او به سبب مناصب مهمی که پدرش در دستگاه دیوانی امپراتوری عثمانی داشت، توانست خیلی زود وارد نظام دیوانی شده و پله‌های ترقی را به سرعت طی بکند. (Encyclopedia of Islam, 1986, 6/1032) اما نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است اینکه مدحت پاشا در رسیدن به مناصب بالای اداری اگرچه از کمک و حمایت پدرش برخوردار بود، اما در طی مراحل پیشرفت بیش از هر چیز دیگر مدیون

۱. این مدخل توسط نگارنده در فصل‌نامه «تاریخ اسلام»، ش ۱۲ به فارسی برگردان شده است. (درباره برادران پیرنیا نک به: مهدی بامداد، ۱۳۷۸ و ۳۲۳ تا ۳۸۹. نیز درباره مدحت پاشا بنگرید به: «ماده» مدحت پاشا در (Islam ansiklopedisi, 1964)

پشتکار فراوان و استعداد ذاتی خود بود. چرا که پدر مدحت پاشا همیشه یک دیوانسالار متوسط‌الحال بود و هیچ وقت مناصب بزرگی مانند مقام صدر اعظمی، ریاست شورای دولت، ریاست دیوان عدلیه و... را تجربه نکرده بود. در حالی که خود مدحت پاشا چند بار و به تناوب تمام این مناصب را تجربه کرد. (Ibid, p. 1033) در ایران، حسن پیرنیا در رسیدن به بالاترین مناصب سیاسی نیز همواره از حمایت و پشتیبانی پدرش برخوردار بود. چرا که میرزا نصراله خان خود در بالاترین مناصب حکومتی، ذی‌نفوذ و صاحب موقعیت بود (بامداد، ۱۳۷۸، ۳۲۳).

مطلب دیگر اینکه، پیش‌نویسی که توسط حسن پیرنیا و مدحت پاشا تهیه شده بود، هیچ‌کدام به تنهایی مبنای عمل برای تنظیم قانون اساسی قرار نگرفت. در ایران بعد از تسلیم پیش‌نویس متیرالدوله به مجلس، نمایندگان بعد از وارد کردن اشکالات جدی، تغییرات زیادی در آن اعمال کردند. (صورت مذاکرات مجلس دوره اول، ۱۰ به نقل از رحیمی، ۱۳۴۷، ۶۷). اما دقیقاً روشن نیست که نمایندگان فعال در این زمینه چه کسانی بوده‌اند. (همان)

در عثمانی هم، بعد از تسلیم پیش‌نویس مدحت پاشا به سلطان عبدالحمید دوم، او به دلیل اینکه در باطن، چندان علاقه‌ای به مدحت پاشا نداشت و نمی‌خواست تهیه قانون اساسی تنها به نام او تمام شود، فرد دیگری را به نام سعید پاشا، مأمور ترجمه قوانین سال‌های ۱۸۱۴، ۱۸۳۰ و ۱۸۷۵ م. فرانسه و تنظیم پیش‌نویس دیگری کرد. (Tanör, 2002, 132) این دو پیش‌نویس به کمیونی متشکل از ۲ نفر نظامی، ۱۶ بوروکرات که سه نفر از آنها مسیحی بودند و ۱۰ نفر از علما که جمعاً دارای ۲۸ عضو بود، احاله شد. (همان) این کمیون با بررسی پیش‌نویس‌ها و با بهره بردن از قوانین اساسی کشورهایمانند بلژیک، آلمان و لهستان و... متن نهایی را آماده کردند. این متن بعد از تصویب توسط هیأت و کلا به ریاست مدحت پاشا و با تأیید سلطان عبدالحمید در ۲۳ آراییک ۱۸۷۶ م. رسماً اعلان شد. (همان، ووسینیچ، ۱۱۴). آنچه مسلم است، متن نهایی که به عنوان نخستین قانون اساسی عثمانی شناخته شد، تفاوت عمده‌ای با «قانون جدید» مدحت پاشا داشت. اما اینکه چرا مدحت پاشا علیرغم مخالفت‌های نامق کمال و ضیاء پاشا آن را تأیید نمود، تنها به ملاحظات سیاسی او برمی‌گردد، چرا که او پیش از آنکه انقلابی باشد، یک اصلاح‌طلب بود.

ویژگی‌ها و امتیازات سلطان

در قوانین اساسی مورد نظر، «سلطان»^۱ از مشروعیت دینی برخوردار است. اما ادیبانی که در متن دو قانون به کار رفته، سطح آن را متفاوت نموده است. بدین صورت که در هر دو قانون، شخص سلطان از مسئولیت مبرا دانسته شده است [اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطه ایران^۲ و ماده ۵ قانون اساسی مشروطه اول عثمانی]. اما در قانون اساسی عثمانی^۳ علاوه بر غیر مؤول بودن سلطان، بر قداست آن نیز تأکید شده است [ماده ۵]. در مقابل، قانون ایران [اصل ۳۵ متمم] سلطنت را یک «موجب الهی»^۴ دانسته است که از جانب ملت به شخص پادشاه تفویض می‌شود. در این اصل به صراحت بر تفکر دیرپای ایرانی که سلطنت را هبه‌ای الهی می‌داند و قدرت سلطان را نمودی از قدرت خداوندی می‌شمارد، اشاره شده است.^۵ با این تفاوت که تفویض آن موهبت الهی را، از جانب ملت دانسته است و نه خداوند.

در حالی که در قانون عثمانی به این صراحت بر الهی بودن مقام سلطنت اشاره نشده است. اما در ماده سه با این عبارت که سلطان عثمانی مقام «خلافت اسلامی» را نیز دارا است، مقام سلطنت را از مشروعیت دینی نیز برخوردار نموده است.^۶

۱. در این نوشتار «سلطان» به معنای صاحب سلطه به کار رفته است نه به عنوان یک لقب.
۲. متن کامل اصل ۴۴ متمم قانون ایران: «شخص پادشاه از مسئولیت میری است. وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند. ر.ک: رحیمی، همان، ص ۲۳۰.
۳. در این نوشتار مراد از «قانون عثمانی» قانون اساسی مشروطه اول عثمانی است و نیز مراد از «قانون ایران» قانون اساسی مشروطه ایران و متمم آن است. نظر به اینکه ممکن است متن قانون اساسی مشروطه اول عثمانی در اختیار برخی از خوانندگان فرزانه نباشد، در انتهای مقاله متن کامل آن صمیمه شده است.
۴. متن کامل اصل ۳۵ متمم قانون ایران: «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده، بنگرید: رحیمی، ص ۲۲۷.
۵. در اصل دوم متمم قانون اساسی هم برای سلطان تعبیر «شاهنشاه اسلام» به کار رفته است.
۶. همانگونه که ملاحظه می‌شود در قانون اساسی عثمانی صریحاً به مقدس بودن مقام سلطان اشاره رفته است. این در حالی است که در قانون ایران از «موجب الهی» بودن مقام سلطنت سخن به میان آمده است. به نظر می‌رسد مقام الوهی سلطان در عثمانی در سطحی بالاتر از آنچه که در ایران مطرح بود، مورد تأکید قرار گرفته است. این موضوع شاید ناشی از دو مسئله باشد. نخست اینکه در عالم عثمانی سلطان در درون منظومه فکری اهل سنت مورد توجه قرار می‌گیرد. همه می‌دانیم که در اندیشه سیاسی اهل

مطلب دیگر اینکه در هر دو قانون بر موروثی بودن مقام سلطنت اشاره رفته است. ماده ۳ قانون عثمانی تداوم سلسله پادشاهی را در آل عثمان و بر اساس اولاد اکبر تعیین نموده و به همین شکل در اصل ۳۶ و ۳۷ متمم قانون ایران^۱ نیز این مقام موروثی و بر اساس پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد، دیده شده است.

در قانون مشروطه ایران پادشاه باید بر «مذهب اسلام و طریقه حقه جعفری و مروج آن» باشد [اصل اول متمم]^۲ در حالی که در قانون عثمانی، سلطان حامی دین اسلام [ماده ۴] و حاکم بر تمامی اتباع عثمانی معرفی شده است بدون آنکه به مذهب خاصی اشاره شود.

سنت ماند آنچه در کلام اشعری مورد تأکید می‌باشد سلطان از مقامی قدسی برخوردار است. از این رو جایگاه معنوی صاحبان قدرت در آثار کلامی اهل سنت همواره پیامبران مورد تأیید قرار گرفته است. این در حالی است که در اندیشه سیاسی نشیخ این جایگاه معنوی و قدسی احصاً برای امامان تعریف شده است.

دوم اینکه، پادشاهان عثمانی، به نهای خود را سلطان امپراتوری می‌دانستند، بلکه برخوردار از مقام خلافت نیز می‌انگاشتند. برای نخستین بار سلطان سلیم اول با شکست دادن مالیک و تحکیم پایه‌های دولت عثمانی در مصر، به استقبال از رؤسای قبایل بزرگ و بیز شریف مکه که برای عرض ارادت و اطاعت آمده بودند، مشغول شد. با آمدن پسر شریف مکه نزد سلیم و مسلط شدن عثمانیها بر حرمین، از این زمان آنان دو عنوان مهم «حادم الحرمین شرفین» و «خلافت» را نیز به خود اختصاص دادند. (پورگشتال، هامر، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میزبان کی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸۸۰). همین تصور باعث می‌شد تا سلاطین عثمانی به مقام سلطنت، دینی و آسمانی‌تر، بنگرند. این در حالی است که در عهد قاجار پادشاهان قحری چنین تصویری از مقام و موقعیت خود نداشتند. اگرچه آنان خودشان را «پسران خدا» و «پسران الله» و «پسران دارالخلافت» معرفی می‌نمودند، با ابحال ذهنیت واقعی از این تعابیر آنگونه که در عالم اهل سنت وجود داشت، در ایران و در میان سلاطین ایرانی دیده نمی‌شد.

۱. متن کامل اصل ۳۶ (متمم): «سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام‌الله سلطنته و اعقاب ایشان سلاً بعد نسل برقرار خواهد بود»

متن اصل ۳۷ (متمم): «ولایت عهد در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه اولاد ذکور نباشد اکبر خاندان سلطنت با رعایت الاقرب فالاقرب به رتبه ولایت عهد نایل می‌شود و هرگاه در صورت مفروضه فوق اولاد ذکوری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد به او خواهد رسید» سگزید، رحیمی، ص ۲۲۸.

۲. متن کامل اصل اول (متمم): «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی‌عشری است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد» سگزید، رحیمی، ص ۲۲۳.

اختیارات سلطان

اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه ایران و مشروطه اول عثمانی دارای تفاوت‌های عمده‌ای است. اگرچه به طور طبیعی دارای تشابهاتی هم هست که موارد عمده آن عبارت است از: عزل و نصب وزراء [ماده ۸ قانون عثمانی و اصل ۴۶ متمم قانون ایران]^۱ اعطای درجات نظامی و نشان [ماده ۷ قانون عثمانی و اصل ۴۷ متمم قانون ایران]^۲، ضرب سکه به نام پادشاه [ماده ۷ قانون عثمانی و اصل ۵۵ متمم قانون ایران]^۳، اعلان جنگ و صلح [ماده ۷ قانون عثمانی و اصل ۵۱ متمم قانون ایران]^۴ و فرماندهی کل قوا [ماده ۷ قانون عثمانی و اصل ۵۰ متمم قانون ایران]^۵.

اما درباره تفاوت‌های موجود در حوزه اختیارات سلطان در این دو قانون، باید گفت که قانون اساسی مشروطه اول عثمانی نسبت به قانون اساسی مشروطه ایران، دایره اختیارات سلطان را بسیار متوسع گرفته است. به گونه‌ای که به هیچ عنوان نمی‌توان آن قانون اساسی را معطوف به تحدید قدرت صاحب سلطه تلقی کرد، چرا که تنها از دل آن قانون یک حکومت مطلقه استبدادی از نوع «حمیدی» می‌توانست خارج شود، اگرچه قانون اساسی مشروطه ایران هم مانع ظهور دوباره استبداد در ایران نشد اما به جرأت می‌توان گفت که قانون مشروطه تنها می‌تواند سهم حداقلی در بازتولید استبداد سیاسی در ایران داشته باشد. در حالی که به زعم خیلی از نویسندگان تاریخ عثمانی قانون اساسی مشروطه اول آنها بیش از هر وسیله و اهرم دیگری، به شکل‌گیری استبداد حمیدی کمک نمود (Tunaya, 1984, 42- Berkes, 2002, 335).

در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی کمترین تعرضی به مقام و اختیارات سلطان نشده است. به نظر می‌رسد سلطان عبدالحمید در زمانی که تصمیم به اعلان آن گرفت، کوچک‌ترین دغدغه‌ای از این باب که زمانی آن قانون بدون بتواند دست و پا گیر شود، نداشته است. تنها نهاد انتخابی در

۱. متن کامل اصل ۴۶ (متمم): «عزل و نصب و رراء بموجب فرمان همايون پادشاه است.» بنگرید: رحیمی، ص ۲۳۰.
۲. متن کامل اصل ۴۷ (متمم): «اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون مختص شخص پادشاه است.» بنگرید: رحیمی، ص ۲۳۰.
۳. متن کامل اصل ۵۵ (متمم): «ضرب سکه با موافقت قانون نام پادشاه است.» بنگرید: رحیمی، ص ۲۳۱.
۴. متن کامل اصل ۵۱ (متمم): «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.»
۵. متن کامل اصل ۵۰ (متمم): «هرمانفرمایی کل فئون بری و بحری با شخص پادشاه است.» بنگرید: رحیمی، ص ۲۳۱.

این قانون مجلس مبعوثان است که تشکیل و انحلال آن نیز در اختیار سلطان به شمار می‌رود، [ماده ۷ و ۳۵ قانون عثمانی] اگرچه در این قانون قید شده است که سلطان در صورت انحلال مجلس مبعوثان در مدت معین قانونی نسبت به برگزاری مجدد انتخابات باید اقدام کند، اما این مدت معین قانونی دقیقاً مشخص نشده است که چند روز یا چند ماه یا چند سال باید باشد.

حتی در این قانون، تنظیم قوانین جدید منوط به اجازه سلطان است [ماده ۵۳]. بالاتر از آن اعتراض‌های قانونی مجلس هم منوط به مساعدت و نظر مثبت سلطان شده است [ماده ۵۴]؛ و به همین صورت انتخاب رئیس مجلس مبعوثان از میان سه نفر پیشنهادی مجلس و انتخاب رئیس و اعضای هیأت اعیان، از اختیارات سلطان به شمار رفته است [ماده ۷۷ و ۶۰]. همچنین در این قانون حق موقتی به سلطان داده شده بود که در زمان عدم تشکیل مجلس مبعوثان، هر فرمانی که از طرف سلطان صادر می‌شود در حکم قانون مصوب به شمار رود [ماده ۳۶]. اگرچه این حق «موقتی» بود اما در عمل با تعطیلی سی ساله مجلس مبعوثان، سلطان عبدالحمید آن را تبدیل به حقی دائمی کرده بود. نیز ماده ۱۱۶ و ۱۱۷ تغییر و تفسیر قانون اساسی را به عهده مجلس اعیان گذاشته است که آن هم برگزیده پادشاه است.

اما مهمتر از همه اینها، ماده ۱۱۳ قانون اساسی مشروطه اول عثمانی است که به سلطان اجازه می‌دهد: «... کسانی را که اخلال در امنیت حکومت کرده و موافق تحقیقات موثقه اداره ضبطیه، جنایت آنها محرز باشد» از ممالک شاهانه «تبعید» نماید (ترجمه از: روزنامه اختر، سال ۳، ش ۴، ۲۳ محرم ۱۲۹۴).

اگرچه این ماده با فشار زیاد اطرافیان سلطان عبدالحمید در پیش‌نویس گنجانده شده بود و نامق کمال و ضیاء پاشا به شدت با آن مخالفت می‌ورزیدند، (Gokbilgin, 271) اما مدحت پاشا با این استدلال که فعلاً جا انداختن و اعلان اصل قانون اساسی مهم است و بعدها هیأت مبعوثان می‌توانند نقایص آن را برطرف نمایند، با آن موافقت نمود. (Tunaya, 41) اگرچه بیش از همه و زودتر از دیگران همین ماده ۱۱۳ دامن مدحت پاشا را گرفت و سلطان عبدالحمید با استناد به همین بند از قانون، دو ماه بعد از اعلان آن، حکم به تبعید مدحت پاشا از بلاد شاهانه نمود.

عبدالحمید هیچ مخالفتی با این قانون نکرد. این به معنای موافقت او با حکومت مشروطه نبود بلکه همواره به دنبال ایجاد استبداد بود، اما او «استبداد را در درون حکومت مشروطه» (Berkes, 323) جستجو می کرد؛ و به نظر می رسد با این قانون «سقط شده» (Tunaya, 42) به مقصود خود رسیده بود.

همانطوری که گفته آمد، مشروطه خواهان عثمانی دامنه اختیارات سلطان را در قانون اساسی بسیار متوسع گرفته بودند. دلایل و علل مختلفی را در این میان می توان مورد توجه قرار داد. از نظر راقم سطور، مهمترین عامل برمی گردد به اندیشه اسلامیت در نزد مشروطه خواهان. بدین معنا که اساساً اصلاح طلبان عثمانی در نیمه قرن نوزدهم (که مهمترین تشکل فعال آنها «نوعثمانیان» بوده است) اندیشه های قانون خواهی خود را در قالب آموزه های اسلامی مطرح می نمودند. نوگرایی آنها به معنای نفی سنت اسلامی نبود. آنان در حالیکه مدافع مفاهیم آزادی خواهانه غربی بودند، با این حال خواهان ادغام آنها با آموزه های مطلوب در سنت اسلامی نیز بودند. نامق کمال یکی از بزرگان نوعثمانی، در حالی که قانون اساسی فرانسه و یا بلژیک را برای بنیان گذاری دولت مشروطه، قوانین متناسبی می دانست، با این حال معتقد بود که اگر روزی وی در تهیه پیش نویس قانون اساسی عثمانی شرکت داده شود، فتوای شیخ الاسلام را برای تصویب بند بند آن لازم خواهد شمرد (رئیس نیا، ۱۳۷۴، ۱/۱۵۱). یعنی قوانین اساسی غربی را تا حدودی که در چهارچوب احکام شرع اسلامی بگنجد و تضادی با آنها نداشته باشد، مورد قبول قرار می داد.

وجود و ظهور این دوگانگی در اندیشه و عمل نوعثمانیان (با مدرنیته بلند شدن و با اسلام خواهی نشستن) آنان را دچار تشتت فکری و عملی نمود. آنها از یکسو دلبستگی زیادی به دستاوردهای فکری تمدن غرب داشتند. مدرنیته را می پسندیدند و به دنبال وارد نمودن عناصر آن به جامعه عثمانی بودند. اندیشه های روسو و منتسکیو را می ستودند و به قراردادهای اجتماعی، که در درون «قانون اساسی» تبلور یابد، علاقه نشان می دادند. در یک کلام نوعثمانیان و دیگر مشروطه خواهان عثمانی دوست داشتند مدرن باشند و نگاه نوگرایانه ای به جامعه و پیرامون خود داشته باشند. اما از سوی دیگر «اسلام گرا» نیز بودند. لایه های زیرین فکر آنها را اندیشه های اسلام خواهی و شریعتمداری تشکیل داده بود. آنان روشنفکران مسلمانی بودند که شریعت را رکن

رکین و اساس جامعه عثمانی می‌دانستند و فقدان آن را برابر با نابودی و هلاکت آن. نوعثمانیان ناگزیر بودند مدرنیته را با پسوند اسلامی آن بخوانند. آنان «مدرنیسم اسلامی» را برای عثمانی تبلیغ و ترویج می‌نمودند. به عبارت دیگر نوعثمانیان، روشنفکران دینی امپراتوری در قرن نوزدهم به شمار می‌آمدند. این مسأله - چه خوب و چه بد - آنها را در وضعیت دوگانه‌ای قرار می‌داد. بدین گونه که هر آنچه را به عنوان محصول مدرنیته می‌پذیرفتند باید با شریعت اسلامی تطبیق و هم‌خوان می‌نمودند. اسلامی کردن مدرنیته بخش زیادی از انرژی آنها را صرف خود می‌کرد، تا بدان وسیله بتواند احساسات اسلام‌گرایان سنتی را دور زده و مخالفت‌های آنها را در مقابل پروژه اصلاحات ناکام بگذارد. اما مشکل (Problem) اینجا بود که نوعثمانیان فهم یکدست و یکپارچه‌ای از مدرنیته نداشتند. تشتت فکری آنها در فهم مدرنیته و انطباق آن با آموزه‌های اسلامی به وضوح قابل مشاهده است.

نوعثمانیان - به اصطلاح - مشروطه‌خواه بودند و این نوع حکومت را برگرفته از غرب، بهترین می‌دانستند. اگر مهم‌ترین جزء نظریه دولت مشروطه را «تحدید و تفرقه قدرت و اقتدار سیاسی بدانیم» (وینسنت، ۱۳۷۶) بنابراین، اولین کاری که نوعثمانیان باید انجام می‌دادند و آن را در قانون اساسی مدون می‌نمودند، تحدید قدرت سلطان بود. در حالی که به هیچ وجه آنها متعرض مقام سلطان و اختیارات او در این قانون نشدند. علت چه بود؟ همانطوریکه گفته آمد، به نظر می‌رسد نوعثمانیان در این حوزه با اندیشه‌های اسلامی خودشان به سراغ موضوع رفتند. حکومت را حق الهی دانستند و تحدید اختیارات سلطان را خلاف شرع و دین پنداشتند. (Mardin, 1991, 44)

به عبارت دیگر، آنان در این مسأله، نه تنها مدرنیست نبودند بلکه تفاوتی بین آنها و اسلام‌گرایان سنتی - در این قسمت - وجود نداشت. در مذاکرات قانون اساسی یکی از کسانی که همیشه به این موضوع حساسیت نشان می‌داد، نامق کمال بود. چندبار به مدحت پاشا تذکر داده که نباید اختیارات سلطان محدود شود. او حتی بعدها نامه‌ای به سلطان عبدالحمید نوشت و در آن از ایستان، اگر در قانون اساسی مصوب تعرضی به مقام و اختیارات پادشاهانه صورت گرفته، عذرخواهی نمود. حتی یادآور شده است که تمام تلاش بر این بوده تا از هرگونه تحدید در اختیارات و تعرض در وظایف ساحت مقدسه سنبه پرهیز شود. یکی از پیش‌نویسها که منسوب به

ایشان است از نظر اختیارات سلطان و برخورداری او از مقام الهی و قدسی، بسیار استعلاجیانه است.^۱ (Kılıç, 1993, sayı: 4, 557-600)

بیشتر نقل قولی از نامق کمال آورده شد که او در آن یادآور شده بود که تمام بندهای قانون اساسی باید به تصویب شیخ الاسلام برسد. کاش در صدها مقاله‌ای که او در روزنامه‌ها نوشت، به این سؤال پاسخ می‌داد که اگر شیخ الاسلام تمام آن قانون اساسی را خلاف شرع بداند، چه کار باید می‌کرد؟ چه راه حلی وجود داشت؟ آیا باید به خاطر شیخ الاسلام که نماینده شرع مقدس بود، قید قانون و مشروطه و مدرن‌گرایی را می‌زد؟

به نظر می‌رسد تفکر مدرن‌خواهی کسانی مانند نامق کمال در ذیل اندیشه اسلام‌خواهی آنها قرار داشته نه در عرض آن. دوگانگی که در تفکر آنان وجود داشته به شدت آنان را دچار تزلزل در رفتار و گفتار نموده است که نمونه بارز آن در تدوین قانون اساسی ۱۸۷۶م. خودش را نشان داد. این قانون، اوج دوگانگی و تشتت فکری مشروطه‌خواهان عثمانی را به نمایش گذاشته است.

اما بازگردیم به قانون اساسی مشروطه ایران. قانون ایرانی حدود اختیارات سلطان را محدود کرده بود. در این قانون مصوبات مجلس باید به تأیید سلطان برسد [اصل ۱۵]^۲ اما سلطان هرگز اجرای آن قوانین را نمی‌توانست به تعویق انداخته یا توقیف نماید [اصل ۴۹ متمم]^۳. همچنین در این قانون، سلطان به طور مستقیم حق انفصال مجلس شورای ملی را ندارد، بلکه در زمانی که بین مجلس شورای ملی و مجلس سنا اختلاف بیفتد و رفع نشود و اگر ثلث آراء مجلس سنا رأی به

۱. در صفحات پیشین به مخالفت نامق کمال با مدحت پاشا بر سر ماده ۱۱۳ اشاره شده بود. آن موضع‌گیری به ظاهر با این مطلب آخر درباره نامق کمال قابل جمع به نظر نمی‌رسد. فلذا این توضیح لازم است که نامق کمال در قضیه تدوین قانون اساسی اساساً درباره حدود اختیارات سلطان از مدحت پاشا چند گام جلوتر حرکت می‌کرد. اما درباره ماده ۱۱۳ هم نامق و هم مدحت پاشا با گنجاندن آن در متن قانون مخالف بودند. اما مدحت صرفاً به جهت اعلان هرچه سریعتر قانون اساسی و استقرار مشروطیت بدان تن داد.

۲. متن کامل اصل ۱۵: «مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند پس از مذاکره و مدافه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحنه همایون موشع و به موقع اجراء گذارده شود.» بنگرید: رحیمی، ص ۲۱۶.

۳. متن کامل اصل ۴۹ (متمم): «صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.» رحیمی، ص ۲۳۱.

انفصال مجلس شورا بدهد و هیأت وزراء هم رأی به انفصال آن بدهد، در آن صورت پادشاه می‌تواند مجلس را محفل کند و البته در همان فرمان انحلال باید به تجدید انتخابات حکم نماید و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را هم دوباره انتخاب نمایند [اصل ۴۸ متمم].^۱

در این قانون، مجلس شورای ملی نه تنها مجاز به تنظیم لوایح لازمه در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده است [اصل ۱۷]، بلکه می‌تواند به صورت مستقیم نیز عریضه به خدمت سلطان تقدیم کند [اصل ۳۰].^۲

در قانون مشروطه اول عثمانی، انتصاب رئیس و تمام اعضای هیأت اعیان از اختیارات سلطان بود [ماده ۶۰]. این هیأت در مقام قیاس می‌تواند برابر با مجلس سنای ایران باشد. در حالی که در قانون اساسی مشروطه ایران انتخاب نصف اعضای مجلس سنا از اختیارات سلطان و انتخاب نصف دیگر به عهده ملت بود [اصل ۴۵].^۳

۱. متن کامل اصل ۴۸ (متمم): «انتخاب مأمورین رئیسه دوائر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسؤل از حقوق پادشاه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نموده باشد ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.» رحیمی، ص ۲۳۰.

۲. متن کامل اصل ۱۷: «لوائح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده مجلس شورای ملی در مواقع لزوم حاضر می‌نماید که با تصویب مجلس سنا به صحنه همایونی رسانده به موقع اجراء گذارده شود.» رحیمی، ص ۲۱۲.

۳. متن کامل اصل ۳۰: «مجلس شورای ملی حق دارد مستقیماً هر وقت لازم بداند عریضه‌ای به توسط هیأتی که مرکب از رئیس و شش نفر از اعضاء که طبقات شش‌گانه انتخاب کنند به عرض پیشگاه ملوکانه برساند. وقت شرفیابی را باید به توسط وزیر دربار از حضور مبارک استبداد نمود.» رحیمی، ص ۲۱۷.

۴. متن کامل اصل ۲۵: «اعضای این مجلس [سنا] از اشخاص حبیب و بصیر و متدین محترم مملکت منتخب می‌شوند. سی نفر قرین‌الشرف اعلیحضرت همایونی استقرار می‌یابند. نهمه نفر از اهالی طهران. پانزده نفر از اهالی ولایات و سی نفر از طرف ملت، پانزده نفر به انتخاب اهالی طهران، پانزده نفر به انتخاب اهالی ولایات.» نکته ابهام‌آمیزی که درباره اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه ایران وجود دارد و به درستی هم مصطفی رحیمی در کتاب خود به آن اشاره نموده است مربوط به اصل چهل و پنجم متمم است که در آن آمده است: «کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است. در این اصل مشخص شده است که اوامر پادشاه آیا مستقیماً قابل اجرا است یا زمانی که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. سگریده: رحیمی، ص ۲۲۰.

نتیجه گیری

نتیجه پژوهش حاضر این است که اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی متوسع تر از قانون اساسی مشروطه ایران است. بنابراین در مقایسه اختیارات سلطان در قوانین یاد شده، قانون ایرانی بسیار دموکراتیک تر و پیشرفته تر به نظر می رسد. اگرچه این مسأله قدری طبیعی است، چرا که سی سال فاصله زمانی بین این دو قانون، زمینه تاریخی آنها را متفاوت نموده است؛ و شاید صحیح تر آن بود که قانون اساسی مشروطه ایران با قانون اساسی مشروطه دوم عثمانی مقایسه می شد. اما از آنجا که اندیشه حکومت قانون به عنوان نخستین تجربه در مشروطه اول عثمانی رخ نمود، سعی شد با مقایسه آن با قانون مشروطه ایران - البته تنها از یک زاویه مشخص - در این موضوع تأمل شود که نخستین اندیشه های قانون گرایانه در عثمانی و ایران از چه ماهیت و درون مایه ای برخوردار بوده است. به نظر می رسد علیرغم وقوع رخداد مشروطه در ایران با تأخیری سی ساله نسبت به عثمانی، اندیشه مشروطیت از پختگی و انسجام بیشتری نسبت به تجربه مشروطه خواهی عثمانی برخوردار بود؛ و شاید هم یکی از عوامل تأثیرگذار در وقوع مشروطه دوم عثمانی (۱۹۰۸م)، مشروطه ایرانی بوده باشد. در حال حاضر این مسئله ادعایی بیش نیست، اما می تواند پیشنهاد این نوشتار برای پژوهشی دیگر باشد.

نتیجه پژوهش حاضر این است که اختیارات سلطان در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی متوسع تر از قانون اساسی مشروطه ایران است.

منابع و مآخذ

بامداد، مهدی، (۱۳۷۸)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، ج اول، چاپ چهارم، تهران، کتابفروشی زوار.

رئیس نیا، رحیم، (۱۳۷۴)، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، ج ۳، تبریز، انتشارات ستوده.

رحیمی، مصطفی، (۱۳۴۷)، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.

روزنامه اختر، سال ۳، ش ۴، ۲۳ محرم ۱۲۹۴.

لوئیس، برنارد، (۱۳۷۲)، *ظهور ترکیه نوین*، ترجمه محسن علی سبحانی، تهران، ناشر مترجم، چاپ اول.

ووسینیچ، وین، (۱۳۴۶)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه سهیل آذری، تبریز، نشر کتابفروشی تهران، با همکاری انتشارات فرانکلین.

وینست، اندرو، (۱۳۷۶)، *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

Berkes, Niyazi, (2002), *Türkiye'de Çağdaşlaşma*, yayına hazırlayan: Ahmet kuyaş, İstanbul, YKY.

Davison, Rodrich, (1986), "*Midhat pasha*" E12.

Düstür, İslahatlar Nizamnamesi, (1336) I.tertip, Cilit IV.

Gokbilgin, M. Tayyib, (1964), "*Midhat paşa*" İslam Ansiklopedisi, Cilt VIII.

Kılıç, Selda Kaya, (1993), "*1876 Anayasası'nın Bilinmeyen iki Tasarısı*", OTAM (Osmanlı Tarih Araştırma ve Uygulama Merkezi Dergisi), Ankara.

Mardin, Şerif, (1991), *Yeni Osmanlı Düşünçesinin Doğuşu*, İletişim, s,44

Midhat, Ahmed. (1325), *Ussi-İnkılap*, kısmi-i sani, İstanbul.

Tanör, Bulent, (2002), *Osmanlı-türk anayasal gelişmeleri*, İstanbul, YKY.

Tunaya, Tarik Zafer, (1984), "*Midhat paşa'nın Anayasaçılık Anlayışı*", Uluslararası Midhat paşa Semineri, Türk Tarih Kurumu Basımevi, Ankara.